

نوزدهم آبان‌ماه ۱۳۷۷، تعاونی توکل، تهران

گفتار پروانه فروهر در چهل‌وچهارمین سالگرد شهادت دکتر حسین فاطمی

مردی جو برق حادثه برخاست!

آن گاه که انسانی به بهای زندگی خویش حقیقت زمان را واقعیت بخشد، دیگر مرگ سرچشمه‌ی عدم نیست، جویباری است که در دیگران جریان می‌یابد. انسانی از این دست بستر سیلاب مرگ و زندگی است و دیگر بازی چرخ را آسان بر او دست نیست. مرگ او را جهان برنمی‌تابد و رهایی کشنده‌ی او از نفرت و بدنامی محال است. آنکه چنین انسانی را بکشد دیو مرگ را چون جرثومه‌ای گسلنده و پاشنده در خود پناه داده است. غروب این خورشید تکوین آفتاب دیگری است که تباہکننده‌ی تاریکی خواهد شد.

او، آن سیاوش، به خویشتن خویش وفادار ماند و از سرداران و سالاران سپاه راستان شد.

چهل‌وچهار سال پیش، در تاریخ روشن پگاه چنین روزی، نوزدهم آبان‌ماه، بر دکتر حسین فاطمی، در میدان تیر لشکر دو زرهی، با تنی تب‌آلود و خسته از درازی بیماری و سری افراشته از آرمان‌خواهی و وفاداری و دلی پرتبوتاب از آرزوهای به‌سنگ‌لاخ‌کشیده‌شده، باران گلوله بارید؛ بی‌آنکه واپسین آرزوی او، دیدار مصدق، پیر طریقتش، برآورده شود.

به هنگام بدرود با دکتر شایگان و مهندس رضوی، که در همان کریدور آسایشگاه لشکر دو زرهی زندانی بودند، در برابر گریه‌ی مهندس رضوی، او را یادآور گردید که مرگ امری گریزنناپذیر است که باید با سربلندی آن را به زانو درآورد و خود چنین کرد.

دکتر فاطمی ستاره‌ی مستعجلی بود که، در کمتر از سه سال زمامداری مصدق بزرگ، نخست، به دستگیری او برگزیده شد و سپس از سوی مردم تهران به نمایندگی انتخاب گشت و سرانجام در پست وزارت امور خارجه بالید و چنان صمیمانه در کنار پیشوای خود پیکار کرد که نماد ایستادگی و کوشش شناخته شد.

در برابر آن همه ایثار و عشق، سر تعظیم فرود می‌آوریم و سالروز شهادت او را دستاویزی برای بیان دغدغه‌های امروز. یادش گرامی باد و خاطره‌اش آموزه‌ای برای زندگی همه‌ی کسانی که دل به آرمانی سپرده‌اند.

دغدغه‌ی امروز و فردای ایران

هزاران سال از زندگی تلخ و شیرین ایران بزرگ ما می‌گذرد. در این درازنای تاریخ ناسپاس و سفله‌پرور، بیدادی که بر جان اهورایی این سرزمین و مردم آن رفته مانند ندارد؛ و دریغ از این جماعت، که بهترینش شما بید و ماییم، با هوس‌های ناچیز و آرزوهای خرد. کسی را پروای وطن نیست؛ و اگر هست، چنان اسیر خویشتن است و در سود و سودای خود غرقه، که موضوع ایران، این میهن شوربخت، در فرجام جای دارد.

ایران در تاریخ جهان بشری آن اندازه سهم و تأثیر سودبخش داشته که دنیای بی‌ایران برای آدمیان قابل‌تصور، بلکه قابل‌تحمل نیست؛ اما دنیایی که فرهنگ ایران در آن مجال رشد و حرکت نیابد، دنیایی که در آن تمدن‌پر بار ایران در کشمکش جاذبه‌های انیران مورد تهدید باشد با دنیایی که دیگر حضور ایران در آن احساس نشود چه تفاوت دارد؟

تاریخ ما داستان تلاش پایان‌ناپذیری است که، در پرآشوب‌ترین نقطه‌ی تلاقی قوم‌های جهان، قوم‌هایی را با یک فرهنگ، که مایه‌ی امتیاز او بوده است، وحدت و قوام بخشیده و ریشه‌ی بقای آن را در فراخنای جهان آینده استوار

ساخته و از هر خطر ایمن داشته.

آفرینندهی این فرهنگ پربار، غیر از آنچه از دیرباز در اخلاق و جهانداری به دنیای باستانی آموخته، در قرن‌های پیش، در زمینه‌ی حکمت، در زمینه‌ی دانش از طریق علوم اسلامی و عربی، و در زمینه‌ی معماری از طریق نفوذ در شیوه‌های بیزانسی دنیایی را مرهون خویش ساخته است.

بی‌تردید جزر و مد این فرهنگ هم مثل تاریخ آفرینندگان آن فرازونشیب پرماجرایی دارد. اگر در روزگاران دور یک چند سلطه‌ی ضحاک مردم‌دبار و اسکندر ویرانگر آن را در ناحیه‌های غربی از رشد و حرکت باز می‌دارد، در سرزمین‌های شرقی اسطوره‌ی رستم و تلاش انسانی پارت و خراسان دیگر بار به آن مجال جلوه و ظهور می‌دهد؛ چنان که در روزگاران نزدیک هم، اگر استبداد ترک‌ها آن را یک چند در شهرهای مرکزی به زنجیر می‌کشد، گوهر وجود آن در اگره‌ی هند و حتی در دیار خونگار روم فرصت خودنمایی می‌یابد و، به هر صورت هست، در رشد و بقای خویش هرگز به‌کلی دچار توقف نمی‌گردد.

اما آنچه دردانگیزتر است و بلاخیزتر رویدادهای دو قرن اخیر می‌باشد. کدام ایرانی است که تاریخ این دو قرن را بخواند و نسبت به کسانی که تحمل‌کننده‌ی خفت‌بار این خواری‌ها و رسوایی‌ها بوده‌اند احساس خشم و ناخرسندی نکند؟ و چه بار سهمگینی از مرارت و دلتنگی بر جان‌هایمان یکی پس از دیگری نشانند و اینک نیز، پس از صد سال، که بویهی آزادی را افتان و خیزان در سر پروردیم و به گونه‌ی نخستین ملت در این سوی جهان، که شرقش می‌خوانند، پرچم آزادگی و قانون‌خواهی برافراشتیم، در برابر سلطه‌ی بیگانه قامت افراختیم و در دیوار حصین استعمار با ضربه‌های محکم ایمان شکافی عظیم پدیدار نمودیم و ورق‌پاره‌هایی را که به عنوان قرارداد بر زندگی ملّی تحمیل کرده بودند به طوفان بلا سپردیم و بر فراز بلندترین قلعه‌ی تاریخ آزادی را رقم زدیم و، پس از آن توطئه‌ی شوم و همدستی استعمارگران و استبدادیان، بیست‌وپنج سال از پای ننشستیم و بر در و دیوار زندان‌ها و سیاه‌چال‌ها نام مصدق را، که شناسنامه‌ی ماست، با ناخن و سرپنجه‌های خونینمان حک کردیم و در زیر بار تلخ‌ترین دغدغه‌های زندگی خصوصی کوله‌بار آرمان بزرگمان را از دوش نهادیم و در نخستین فرصت جان‌های پرشورمان در رودخانه‌ی عظیم همبستگی سنگلاخ‌ها را پشت سر نهاد بدان امید که صبحی راستین در پیش است و هر چه ناسره و نازیباست در درخشش تیغه‌های آفتابش آب شود.

ما را یک خفت تاریخی به انقلاب کشانید. ناگهان و نه ناگهان، که در پس دو تجربه‌ی بزرگ، خیزش مشروطیت و جنبش ملّی کردن صنعت نفت، که به شکست انجامید، بانگ رعدی در تاریخ پیچید که از سینه‌ی مردم رنج‌دیده‌ی ایران برخاست - مردمی که طعم تلخ استعمار و استبداد وابسته به آن را چشیده بودند چنان خروشیدند که طومار تخت و بخت دژخیم را درنوردید. به‌راستی انقلاب قامت برافراشته‌ی ملّتی بود در برابر ستم.

ولی دریغ هنوز دسته‌دسته جوان‌های پرشور با سرهای افراشته و دل‌های پر امید از دیارهای دور غربت از راه می‌رسیدند و بر خاک میهن بوسه می‌زدند بدین امید که توانایی‌هایشان در سازمان‌دهی یاری رساند و ویرانی‌ها و نابهنجاری‌ها را بزدايند که نفیر شرربار یکه‌تازی فراگیر در آسمان ایران به صدا درآمد و نخستین قربانیان آن همان شوربختان بودند که خوش‌باورانه پله‌های پشت سر را شکسته و مخلصانه آنچه در بساط داشتند تقدیم انقلاب کردند! امروز آن‌ها یا سر در گریبان نومیدی و پشیمانی هر روز از دالان تنگ و تاریک تلاش معاش می‌گذرند و در کلاف دام‌های روزمره دست‌وپا می‌زنند، که زیستن عمر را جویدن و دور ریختن شده، و یا در زیربوم سال‌های پرتلاطم جان باخته‌اند. از آن همه شوریدگی، بالندگی، بی‌وزنی و پرواز، امروز، رنگ‌های پریده، سرورهای آشفته،

ژنده و نومید و یا در دودوم اعتیاد تن به فراموشی سپرده بر جایند.

این است نتیجه‌ی آن رستاخیز بزرگ ملّی: گرسنگی بیداد می‌کند؛ فقر مردم را به در یوزگی کشانیده و عزت نفس نوپدید را سرکوب کرده است؛ تباهی چون خوره به جان مردم پاک‌باخته، شریف، چشم و دل‌سیر ما افتاده است؛ روزی نیست در گوشه‌ای از این گاهواره‌ی تمدن بشری پدیری فرزندان خود را مردی همسر خویش را گوش‌تاگوش سر نبرد و خود سر به بیابان نهد و یا تن به آتش نسپارد.

اصلی‌ترین نیروی پدیدآورنده‌ی اقتصاد شکوفان و رشدیابنده نیروی انسانی جوان، پرتحرک، جسور و صاحب‌ابتکار است. با چنین مردمی دردزده و گرسنه، نومید و ناایمن، چگونه می‌توان از فضای ظلمانی واپس‌ماندگی و ورشکستگی بیرون آمد؟

اخلاق و اندیشه جز در هوای آزاد رشد نمی‌کند و هراس از گناه، اگر آزادی را به بند بکشاند، هرگز به معنای آن نیست که گناه از صحنه‌ی حیات زدوده شده است، بلکه گناه به پستوها خزیده و گستره‌ی وسیع‌تری یافته است؛ و امروز، در ایران ما، این بستر پرورش پندار و گفتار و کردار نیک، چه تباهی‌ها که موج می‌زند.

گرچه باور نداشتیم از ساختار سیاسی آشفته‌ی چندقطبی حکومت، با همه‌ی شعارها و واژه‌های دل‌نشین و دورنمایی که در پس آن‌ها رسم می‌گردید، کار کارستانی بر آید، ایمنی به جامعه بازگردد و نابهنجاری‌ها راه به‌گرد و سامان‌پذیری پیش گیرند؛ ولی به حکم آیین ملت‌گرایی، که بدان سرسپرده‌ایم، تا مبدا گزندگی بر خوش‌بینی جوانان وارد آوریم، شکیبایی پیشه کردیم و حتی نویدهای شیرین را باز گفتیم و هشدارها را در لفافی نرم‌گون یادآور گشتیم، ولی دریغ.

با آنکه بی‌تردید فضای سیاسی بازتر شده، که بیشتر از سر ناگزیری سردمداران جمهوری اسلامی در برابر پافشاری همگانی بوده است؛ ولی ایمنی قضائی روزبه‌روز بیشتر رخت از جامعه برمی‌کشد: در کوی و برزن، زنان و مردان جوان با بدترین رفتارها به نهادهای منکرات برده می‌شوند؛ دستگیری‌ها دنباله دارد؛ حصر غیرقانونی مراجع و روحانیان عالی‌قدر همچنان برجاست؛ حتی به یک حزب یا نهاد صنفی سیاسی دگراندیش، به‌ویژه اگر پیشینه‌ی ملّی داشته باشد، هیچ فرصتی تا کنون داده نشده؛ و، در روزنامه‌ها، با کاربرد واژگان دوران‌انصاف‌و ادب‌اجتماعی، از دگراندیشان یاد می‌شود و بازار ژاژخایی و هرزه‌درایی همچنان گرم است. حیثیت ذاتی انسان در جمهوری اسلامی اعتباری ندارد و با هر بهانه‌ای نام و پیشینه‌ی شهروندان مورد تعدی قرار می‌گیرد و هیچ دستگاهی خود را پاسخگو نمی‌داند. هر حادثه‌ای، هر قدر حساس و شکننده، در زیربوم واژگان تبلیغاتی رنگ می‌بازد. همین دو روز پیش، در نماز جمعه و به هنگام تشییع پیکر شهیدان نبرد میهنی، دو تن از چهره‌های شاخص کابینه، که هر یک به دلایلی در میان مردم اعتباری یافته‌اند، مورد ضرب‌وشتم شماری عربدهجوی سرسپرده قرار گرفتند، اطلاعیه‌ای و نوشتاری چند و دیگر هیچ.

این نمای تلخ درون میهن؛ و اما در بیرون مرزهای استعمار ساخته، کاربرد سیاست ترس‌خورده، ضعیف، و خلاف سود و صلاح ملّی دنباله دارد. در افغانستان، این پاره‌ی تن ایران، که بیست سال است در خون و آتش و مرگ غرق گشته، در بزنگاه‌هایی که یاری بخردانه می‌توانست سرنوشت‌ساز باشد، آن قدر دست‌روی‌دست نهادیم، امروز به فردا فکندیم تا فرصت‌های طلایی یکی پس از دیگری از کف رفت؛ و امروز، که این آشوبگران راهی‌شده‌ی بیگانه بر کوی و برزن آن چیره شده‌اند و جای‌جای آن را به مسلخ جوانان و دلاوران افغانی بدل کرده‌اند، زنان و کودکان را به اسیری و بردگی می‌برند، سردمداران جمهوری اسلامی تنها دغدغه‌ی چند راننده و یا چند کارگزار کنسولگری را

دارند.

در تاجیکستان، این خاستگاه نخستین سرایندگان زبان دری، پس از فروپاشی اتحاد جماهیرهای شوروی و دستیابی به استقلال، شوق همگرایی با دیگر ایرانیان چنان اوج گرفت که حزبی به نام «کوروش بزرگ» و سپس «آریانای بزرگ» برپا گردید؛ و اگر در دل ایرانشهر دولتی ملی و آشنایه‌نیازهای تاریخی این نیاخاک سررشته‌ی کار را به دست داشت، چه پیروزی‌های بزرگی که به دست نمی‌آمد. اما دریغ! سردمداران جمهوری اسلامی چنان در چنبره‌ی قشریگری فروافتاده بودند که آن فرصت طلایی از میان رفت و دوباره دست‌نشانندگان روس بر کرسی قدرت نشستند.

در غرب، کردان گرد در فراسوی مرزهای قراردادی دستخوش باورهای نژادگرایانه‌ی ترک و عرب هستند و نسل‌کشی بیداد می‌کند و شگفتا دولت‌مردان جمهوری اسلامی نرد دوستی با حاکمان دژخوی بغداد و آنکارا می‌بازند. دولت جدید زیر عنوان «تنش‌زدایی» خانواده‌ی شهیدان نبرد میهنی را با میزان چشمگیری دلار راهی زیارت حرم پیشوایان دینی می‌کند؛ و با این دستاویز، با یک حساب سرانگشتی، قرار است سالانه یکصد و پنجاه میلیون دلار به اقتصاد ورشکسته‌ی این کشور استعمار ساخته کمک شود؛ و این‌ها همه در حالی است که هنوز غرامت به ایران پرداخت نشده است و شمار بسیاری از فرزندان ما در سیامچال‌های بعثیان روزگار می‌گذرانند.

در اران، که در پی توطئه‌ای «جمهوری آذربایجان» نام گرفت و پس از استقلال پیر و جوان برای زیارت سرزمین مادری تن به آب یخ‌زده‌ی ارس سپردند و در این سوی مرز قراردادی ناله‌ها از جدایی سردادند، اکنون در پی سیاست‌های نابخردانه‌ی سردمداران جمهوری اسلامی جولانگاه نژادگرایان ترک شده است. در دریای مازندران، سود و صلاح ملی نادیده گرفته شده و، در خلیج فارس، حاکمیت ملی دستخوش گفت‌وشنود سوداگرانه است.

در مورد سیاست تشنج‌زدایی در روابط خارجی، هنوز از دایره‌ی تعارف‌های شیرین گامی بیرون ننهاده‌اند و، اگر قرارومدارهایی گذاشته شده، پنهانی بوده و روشن نیست تا چه میزان سود و صلاح ملی مد نظر بوده است که نمونه‌ی برملا شده‌ی آن قرارداد توتال است که خلاف قانون اساسی و به گونه‌ای چوب حراج به ثروت همگانی می‌باشد.

در چنین فضای نامطمئن و آشفته‌ای، در حالی که مردم هر روز بیش از روز پیش نگران بهمن سهمگین ورشکستگی اقتصادی هستند و هیچ روزنه‌ی امیدی به فردای بهتر نمی‌یابند، جنگ قدرت میان طیف‌های حاکم بالا گرفته و هر یک می‌کوشند تنور سرد و بی‌رمق انتخاب خبرگان رهبری را، که هنری جز پای‌مال کردن حقوق و حیثیت ذاتی انسان ندارد، با هر ترفندی گرم کنند و، با هزینه‌تراشی سرسام‌آور، به یک گروه اجتماعی کم‌شمار امتیاز ویژه‌ای دهند - گروهی که دیری است از مردم بریده و جز به نگاه‌داشت سریر لرزان قدرت خودکامه‌ی خویش نمی‌اندیشد. حزب ما قاطع و روشن شرکت در انتخاب خبرگان رهبری را رد کرده و خوش‌بختانه اتحاد حزب‌ها و نیروهای ملی ایران و شماری از شخصیت‌های سیاسی نیز هر گونه سهم‌گیری در این نمایش تکراری را منع نموده‌اند؛ ولی جا دارد همه‌ی ناسازواران با روند یک‌تازی آشکارا موضع‌گیری کنند، زیرا به‌راستی اینجا مرز بین حق و باطل است. باید به‌خودآییم. اندیشه و سوگنامه‌ی وطن و ضرورت دستیابی به رهیافت‌های خردگرایانه و نیاز به مددگیری از همت و غیرت ملی چنان زمان بر ما تنگ کرده است که فرصت پیش آمده را غنیمت می‌شمارم و دست یاری به سوی

همه، زن و مرد ایرانی، در درون و برون کشور دراز می‌کنم و با رگرگم فریاد برمی‌آورم ایران روزگار تلخ و سختی را می‌گذراند، مفاک تیره‌ای بر هستی ملّی ما گشوده، تنه‌ایش نگذاریم، توان‌هایمان را درهم‌آمیزیم، یکسر از خویش رها شویم تا گهواره و گورمان، نیاخاک ورجاوندمان، مردم بی‌مانندمان از ستم رها گردند. چنین باد.